

شما بتجربه دریافته اند و بآن معتقدند موافقت دهید تا مجهول را قیاس بمعلوم نمایند . معرفت نفس در این امر دستیاری بسزا تواند نمود .

۴۳- دلایل را جمع کردن و فراوان و دنبال یکدیگر آوردن و شواهد و امثال و قضایا و مواد بسیار ضمیمه نمودن اگر بقدر حاجت و از روی سلیقه و ترتیب و مطابق فهم و ذوق شنوندگان باشد موجب اقناع و تأثیر کلام است .

۴۴- برای تأیید سخن میتوان مدعا را به نعیرات گوناگون در آورد بشرط آنکه صورت تکرار پیدا نکند که ملالت انگیز شود بطور مقتضی شرح و بیان کردن و خصایص امر را بر شمردن و گواه و امثال آوردن با رعایت احتراز از درازی سخن برای اقناع مفید است .

۴۵- مدعای خود را بامور دیگر مقایسه کردن و تقابل و تضاد بکار بردن ذکر اوصاف و احوال نمودن گاه ایجاب گاه استفهام کردن مؤید اقناع تواند شد .

۴۶- دلنشین شدن سخن آنست که گفتار با آنچه برای دلنشینی سخن شنوندگان بآن دل بستگی دارند و متناسب باشد .

اموری که مردم بآن دل بستگی دارند ثروت است و شهرت ، نام نیک و شرافت ، تمتعات و لذایذ ، امور دوقی و عواطف و مانند آنها .

۴۷- سخنی که موافق ذوق و سلیقه و عقیده شنونده باشد برای او دلنشین است .

۴۸- سخن گفتن از جاندار و جنسده دلنشین تر از گفتگو از چیز های بیجان و بیحرکت است .

۴۹- نقل وقایع و قضایائی که متضمن کوشش و کشمکش با عناصر طبیعی یا با مخالفین انسانی باشد دلنشین است .

۵۰- از محسوسات و امور نزدیک بقیه سخن گفتن برای عامه دلنشین تر است تا گفتگو از معقولات و مجردات .

۵۱- داستان سرائی و مثل آوردن از موجبات دلنشینی سخن است .

۵۲- ظرافت و مخصوصاً دست انداختن مخالفین و کسانی که مردم آنها را دوست ندارند دلنشین است

۵۳- سخن هرچه متنوع تر باشد دلنشین تر است

۵۴- از گفتن مطالب بیمزه و نامطلوب پرهیزید و اگر ضرورت داشته باشد تا ممکن است آنها را با چیزهای با مزه آمیخته سازید چنانکه داروی بد طعم را بشیرینی آلوده میکنند

۵۵- فکر (آنچه در شعر مضمون میگویند) اگر با شهادت و از روی بلندی طبع و پر معنی و دقیق و نازک و شدید التاثر باشد هم دلنشین است و هم تهییج و ترغیب میکند

۵۶- تهییج و برعیب دست میدهد هرگاه عدالت برای ترغیب و تهییج خواهی و شرافت و جوانمردی یا خود پسندی و

همچشمی و حس رقابت و طبع تقلید مردم را تحریک نماید.

۵۷- هرچه احوال را بیشتر و بهتر مجسم کنید (مانند شاعران و نقاشان) ترغیب و تهییج بهتر صورت میگیرد و سخن بیسر تأثیر میکند

۵۸- در موقع تهییج و تحریک عواطف بصنع کردن و مخصوصاً صایع لفظی بکار بردن بسیار بیحاست آيا کسیکه دردمند است در باله خود بر صیغ و جنیس بکار میبرد یا مادری که بر فرزند خود زاری میکند سجع و قافیه میبافد ؟

۵۹- در سخن گفتن حرارت دروعی بسیار خفک میسود .

- ۶۰- تحريك عواطف در جمعيت فراوان آسانتر است تا در جماعت اندك چنانكه در يك فرد بسيار دشوارتر است تا در يك گروه .
- ۶۱- سخنور تا خود شور نداشته باشد نمیتواند شور بیاگیرد .
- ۶۲ - سفارshهائی كه در خصايل لازمه سخنور صفاتی كه برای سخنور لازم است
میکنیم میدانیم كه در نفس خبیث اثر نمیکند اما از گفتن چاره نداریم ازین گذشته روی سخن بامردم است كه آگاه باشند و از سخنور مودى دوری بجويند .
- ۶۳- سخنور باید نيك نفس و خیر خواه و خوش سين باشد عواطف نيكو داشته باشد بهر نیکی عاشق و از هر بدی بیزار باشد
- ۶۴- سخنور باید با شراعت و امین و بزرگوار و راستگو و صمیمی و متخلق بفضايل باشد
- ۶۵- سخنور باید از طیب محتاط تر و دلسوزتر و بسا وجدان تر باشد چون طیب تن مردم را در دست دارد و سخنور روح را .
- ۶۶- سخنور باید فکور و دانشمند و خردمند و با دوق و سلیقه باشد .
- ۶۷- سخنور باید دلیر و با شهامت باشد خو سرد باشد خود را باز د عصانیت خود راه ندهد خود داری دانسته باشد حاصر الدهن و حاضر جواب باشد .
- ۶۸- سخنوری اگر با حسن نیت و خردمندی باشد برای جامعه سودمند ترین کار هاست اما اگر برای اغراض نفسانی و نیت بد نكار برده شود مضرترین چیز هاست و همچنانكه سخنور خوب ارجمند ترین مردم است سخنور بد پست ترین اشخاص است و از اینرو دانسته میشود حقیقت آن داستان كه حكیم گفت زبان هم شریفترین و هم خبیث ترین اعضای انسان است
- ۶۹- سخنور باید بیعرض باشد و از سخنوری جز ادای وظیفه منظوری

نداشته باشد .

۷۰- بهترین حسن خاتمه برای این کتاب این شعر خواجه حافظ است

که خود یکی از بزرگترین سخنوران جهانست و میفرماید

در بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست

یا سخن دانسته گوی مرد بخرد یا خموش

جلد دوم

مشمول بر تاریخ سخنوری و مجموعه ای
از خطابه های معروف

دیباچه

بنام ایزدبخشانیده مهربان

پس از آنکه اینجانب بر حسب میل اولیای وزارت فرهنگ دولت شاهنشاهی رساله مختصری در آئین سخنوری یعنی فن خطابه بشیوه‌ایکه امروز پسندیده است پرداختم بدیده رضا و عنایت در آن نگریستند و خواهان شدند که تکمیل فایده را متممی برای آن کتاب ترتیب دهم مشتمل بر نمونه های چند از خطابه های مرغوب که در مکان و زمان های مختلف ایراد شده باشد و از آنرو آموزندگان سخنوری بهتر بدقیق این فن پی ببرند. کتابی که اکنون بنظر خوانندگان میرسد و وزارت فرهنگ بچاپ آن همت گماشته است برای این مقصود تألیف شده و اینجانب در ضمن اجرای بیت اولیای امور چندین امر منظور داشتم. یکی آنکه مجموعه را چنان گرد آورده ام که چون مرتب مطالعه شود تاریخ سخنوری نیز با جمال بدست میآید و آنچه در آغاز کتاب آئین سخنوری در این باب نوشته ام تکمیل میشود. دیگر اینکه خطابه‌هایی که انتخاب کرده ام همه از شاهکارهای ادبی ملل بشمار میرود چنانکه این مجموعه فصلی و نمونه‌ای از ادبیات اقوام خارجه است و علاوه بر چگونگی سخنوری نمودار افکار دانشمندان هر قوم نیز میباشد و فواید اخلاقی و علمی بسیار از آن حاصل میشود و امروز حقیقت ادبیات در نزد مردم دانا همین است که معانی بلند سودمند در ضمن الفاظ دلپذیر پرورده شود و سخنی که تنها بر محسنات لفظی بوده و معانی

بکار دنیا یا آخرت نیاید و روح انسانرا ترقی ندهد چندان محل اعتناء
نمیدانند و نیز از سخنانی که در این کتاب گرد آورده شده دانسته میشود که
دانشمندان هر قوم ابنای زمان را چگونه بسوی احساسات لطیف انسانیت
پروری و نیکو کاری کشانیده و کوشیده‌اند که آنها را از مادیت دور ساخته
بر روحانیت نزدیک کنند و اگر تمدن امروزی هنوز در عالم ماده مسعرق
است از آن نیست که صاحبان ذوق لطیف و حسن رفیق و فکر بلند در میان
مردم نبوده یا از مجاهده در راه انسانیت کوتاهی نموده اند بلکه از آن
است که اهریمنان نیز در مقابل یزدان مشغول گردید و حیوانیت در طمع نوع
بشر غلبه دارد و استعدادش برای تربیت بیش از این نبوده است بهمین
دلیل وظیفه دانشمندان است که از کوشش و مجاهده باز نایستند و بیاد
بیاورند که اگر این مساعی بکار نمیرفت آن اندازه هم که امروز بوئی از
انسانیت شنیده میشود نمیشد و اشرف مخلوقات از این که هست پست تر
میبود. منظور دیگری که داشته‌ام رهبری نو آموزان در فن ترجمه و نگارش
زبان فارسی است زیرا چنین می‌یابم که از جوانان ما کسانی که روش فارسی
نویسی و مخصوصاً ترجمه را بدرستی بدست داشته باشند، بسیار کمند
و گذشته از اینکه علم زبان فارسی را نیاموخته اند آشنائی بزبانهای
خارج از هانشان را منحرف ساخته و همان طرز تعبیر و بیانی را که پدر
و مادر باید آموخته باشند نیز نگاهداشته اند و جای بسی تأسف است که
زبان فارسی که یکی از بهترین و شیرین ترین زبان هاست این قسم تحریف
و تضییع شود و این جانب در نگارش های خود و مخصوصاً در ترجمه این
خطابه ها نه ادعا دارم و نه نظر داشته‌ام باینکه انشاء عالی پردازم و
محسنات لفظی و عبارتی بکار ببرم بلکه مقید بوده‌ام که عین عبارات

گویندگان هر قسم بوده بی کم و زیاد بفارسی در آورم و آنچه که گویندگان گفته اند شاخ و برگگی نگذارم جز اینکه شیوه نگارش تا اندازه ای که برای من مهذوب است شیوه نگارش حقیقی فارسی باشد و خصایص زبان ما محفوظ بماند و همچنانکه نیاگان ما با اقتباس از فصیحای عرب طرز بیان خاص فارسی را درست کردیم اند ما هم با اقتباس از فصیحای ملل دیگر خصوصیات زبان اجدادی خود را از دست ندهیم و اگر اینجانب قسمت مهمی از اوقات خود را مصروف ترجمه که بر حسب ظاهر چندان مقام بلندی ندارد، نموده ام از آنست که احتیاج مردم زمانرا باین امر از این جهات شدید می یابم و فایده رسانیدن باینه نوع را بر تحصیل اعتبارات شخصی مقدم میدانم

يك نکته را هم میل دارم خاطر نشان کنم که در انتخاب خطابه ها هر چند سودمند بودن آنها راهمواره در نظر گرفته ام هیچگاه قصد ترویج يك عقیده یا تصبیح آرا نداشته ام و شاهد این مدعا آنست که اگر يك جا موعظه های جمید از واعظان مسیحی نقل شده است جای دیگر از ترجمه خطابه ویکتور هوگو در باره تعلیم و تربیت که در کمال شدت باولیای مذهب کاتولیک حمله کرده است خود داری نکرده ام چه ترویج یا تصبیح مذاهب و عقاید از وظیفه ما بیرون است. از این گذشته خوانندگان ما که همه مردمان آگاه هوسمند هیاسند درستی و نادرستی سخن گویندگان را بخوبی تشخیص میدهند

آنچه در این مجلد فعلا بنظر خوانندگان میرسد تقریباً يك نیمه از خطابه هائی است که ترجمه و بشر آنها در نظر گرفته شده و امید است که نیمه دیگر هم در مجلدی جداگانه آماده و تعدیم گردد و منظوری که

از این جهت داشته‌ایم بدوستی بر آورده شود. هر چند در انتخاب خطابه‌ها بسی در زحمت بوده و هستیم زیرا مقیدیم باینکه آنها مشتمل بر مطالبی باشند که هم برای ابناء نوع ماسودمند بوده و هم بفهم آنان نزدیک و هم بامقتضیات زمان و مکان سازگار باشد و گفته‌های جامع این خصوصیات فراوان نیست و بی‌مبالغه میتوانیم بگوئیم که انتخاب خطابه‌ها برای ما بیش از ترجمه آن‌ها رنج داشته است و اگر تأخیری برود از این جهت است .

محمد علی فروغی

۱۳۱۸

فصل اول

سخنوری در یونان

بخش اول

تاریخ سخنوریرا باید از یونانیان آغاز کنیم چه سخنوری به معنی و کیفیتی که مادر نظر داریم و در کتاب آئین سخنوری باز نموده ایم نخست در یونان پدیدار شده و مردم آن کشور در علم و عمل این فن استاد و سر مشق دیگران بوده اند . یونان با آنکه خاك وسیعی نبوده و نیست در قدیم دارای چندین دولت بوده است یعنی یونانیان نتوانسته بودند با یکدیگر یگانگی و اتفاقی داشته باشند که همه يك دولت تشکیل دهند. هر شهری از شهرهای آن سرزمین با دهستان های پیرامونش دولتی برای خود بود و اهل آن دیار آن شهر را میهن میدانستند و یونانیان دیگر را بیگانه میخواندند

در ماه پنجم و چهارم پیش از میلاد که دوره سلطنت پادشاهان هخامنشی ایران است و از احوال یونانیان نسیبه بهتر آگاهییم اکثر شهرهای آن سرزمین حکومت ملی داشتند یعنی در امور اجتماعی تصمیمهای مهم را ملت می کرد. انجمن میشدند و مشاوره بعمل می آوردند و رأی اختیار مینمودند . در این مشور و گفتگوها طعناً کسبی که داناتر و خردمند تر بودند و آراء ایشان بصواب نزدیک تر طرف توجه میشدند و مخصوصاً اگر در تقریر و بیان زبردست بودند رأی خود را پیش میردند و نزد مردم قدر

و منزلت می یافتند و مرجع امور واقع شده بریاست و زمامداری کشور
میرسیدند و نظر باینکه این مقام را بواسطه تأثیر کلام دریافته بودند سخنور
نامیده میشدند. چنانکه درمائه پنجم و چهارم پیش از میلاد از یونانیان هر
کس را سخنور بنامند نزدیک بیقین است که مرد سیاسی بوده و در زمام
داری امور آن کشور دخالت داشته است

در کتاب سخنوری باز نموده ایم که در یونان سخنوری تنها در
مسائره سیاسی معمول نموده و در موارد دیگر نیز نیکار هیرفته است که از
جمله در محاکمات بود یعنی هنگامی که کسی بر دیگری مدعی میشد و
نسبت هائی با او میداد و او یا و کیلش در مقام دفاع بر میآمد و این قسم را
سخنوری قضائی نامیدیم و بسیار اتفاق میافتاد که سخنوری قضائی کیفیت
سخنوری سیاسی نیز در می یافت بنا بر اینکه اصحاب دعوی گاهی از
اوقات مردان سیاسی بودند و محاکمائی که پیش میآمد با امور سیاسی
ارتباط داشت

یونانیان گذشته از اینکه بواسطه بودند متفق شده همه يك دولت
تشکیل دهند دولت های چند که در شهرهای مختلف آن سرزمین تشکیل
یافته بود غالباً با یکدیگر همجسمی و اختلاف و کشمکش دانستند و جنگ
و نزاع می کردند و میکوشیدند که بر یکدیگر برتری بیابند و بر همه
یونانیان سیادت و ریاست کند و در این کشمکش ها غالباً چند شهر دیگر
همدست میشدند و البته در این حال يك طرف کامیاب میگردد و با يك
اداره بر دیگران فرمانروائی مییافت از این شهرها و دولتها درمائه پنجم
و چهارم پیش از میلاد که بهرین اوقات تاریخ یونان است سه شهر مخصوصاً
بر جستگی یافته و با یکدیگر همسری و هم جسمی می کردند اول

آتن^۱ در سرزمین آتیک^۲ دوم اسپارت^۳ در سرزمین لاکد مون^۴ سوم طیبه^۵ در سرزمین بئوسی^۶ ولیکن حق اینست که مردم آتن از جهت علم و حکمت و ادب و شعر و هنرهای دیگر بر دیگران پیشی و پیشی داشتند و از این جهات هر وقت یونان گفته میشود شهرستان آتن بیاد میآید.

فن سخنوری هم مانند فنون دیگر در آتن در همان اوفات بکمال رسید و نخستین سخنوری که در آنجا در این فن نمایش مخصوص یافت پریکلس^۷ نام داشت و او از مردان سیاسی بزرگ بشمار است (معاصر خشایارشا و اردشیر دراز دست هخامنشی) و همدن چهل سال بواسطه خردمندی و بیغرضی و سخنوری در آتن فرمانروائی کرد و نفوذ کلمه فوق العاده داشت گفتگو از حیثیات تاریخی او موضوع نظرمان نیست در باره او گفته اند اول کسی است که گفتاریرا که میبایست در مجمع عام ادا کنند از پیش تهیه کرده و نوشته است اما از گفتارهای او چیزی در دست نیست فقط مدلول آنها را در کتابهای تاریخ یونان نقل کرده اند.

پس از پریکلس هم اکثر مردان سیاسی آتن در سخنوری دارای مقام بوده اند و چون سخنوری وسیله مهم پیشرفت کار سیاسیون و همچنین در محاکمات مایه غلبه بر خصم دیده شده کم کم بعضی اشخاص چنانکه در کتاب آتن سخنوری اشاره کرده ایم آموختن سخنوری را پیشه خود ساختند و آنرا صورت فن در آوردند و خود را استاد قلمداد کردند و بعضی از همین استادان سخنوری هستند که سوفسطائی^۸ نامیده شده اند نظر باینکه در سخنوری غلبه بر حریف را یگانه مطور قرار دادند و جدل

۱- Athènes - ۲- Attique - ۳- Sparte - ۴- Lacédémone - ۵- Thèbes - ۶- Béotie - ۷- Périclès - ۸- Sophiste

و مغالطه نیز بکار بردند و چون این شیوه سوفسطائیان برای حسن سیاست زبان داشت و اخلاق مردان سیاسی بلکه عامه مردم را فاسد میساخت سقراط حکیم معروف که در حقایق امور نظر عمیق میکرد بره مخالفت ایشان کمر بست و مجاهده او را در این راه در ضمن شرح حالش در کتاب حکمت سقراط نگاشته ایم و منتهی شد باینکه بسیاری از مردم با او دشمن شدند و سرانجام بتهمت بی دینی بمحاکمه اش کشیدند و محکوم باعدام گردید ولیکن شاگردش افلاطون که سرآمد حکمای جهان است دنباله مجاهدات استاد را گرفته در کتابهای نفیس خود که بصورت مکالمه است سوفسطائیان را بدرستی شناسانید و حقیقت سخنوری را روشن ساخت و پس از او شاگرد بلند قدرش ارسطو قواعد سخنوری را در رساله مخصوصی تدوین کرد و آن رساله همواره اساس فن سخنوری شناخته شده و از صناعات منطق بشمار رفته است

افلاطون در مکالمات خود چندین فقره خطابه ایراد کرده است هم بشیوه سخنورانی که او نمی پسندید و هم بسبکی که خود در نظر داشت که سخنوری را تابع حکمت و منسی بر حقایق و معقولات میدانست و از جمله آن گفتارها خطابه دعاییه سقراط است که در کتاب حکمت سقراط بفارسی ترجمه کرده ایم و نمونه ایست از اینکه سقراط و افلاطون چه قسم سخنوری رامی پسندیدند. و ایکن افلاطون چنانکه در ترجمه حال او در همان کتاب باز نموده ایم داخل در عمل سیاست ننمده و سخنوری را در این راه بکار برده و فقط تعلیم حقایق پرداخته است

در همان اوقات دانشمند دیگری در آن ایسوقراطس^۱ نام به

سخنوری معروف بود و او هم از سخن گفتن در محضر عام خودداری نموده و فقط تعلیم آن فن می کرد و تعلیمات او مقرون بحکمت و اصول اخلاقی بود اما شیوه اش در سخنوری تکلف و تصنع بسیار داشت چنانکه نقل کرده اند که برای یکی از گفتار هائی که انشا کرده ده سال تمام رنج برده است . گفتار های ایسو قراطس را می توان يك اندازه به مقامه های حریری و حمیدی سنجید .

سر آمد سخنوران یونان و خاتم ایشان دموستنس^۱ نام داشته و معاصر ارسطو بوده و با او تقریباً در يك سال دنیا آمده (سال ۳۸۵ قبل از میلاد) و در يكسال در گذشته است (سال ۳۲۲) . در کودکی از پدر بیم شد و مرثا هنگامی باو رسید اما کسانی که پدرش بوصایت و ولایت او معین کرده بود اموال او را حیف و میل کردند در آغاز جوانی خطاب به یکی از سخنوران را شنید و توجه عامه را بسوی او دید و بسخنوری شایق گردید و نزدیکی از سخنوران این فن را آموخت و در احوال او گفته اند از افلاطون نیز استفاده کرده است و احتمال فوی میرود که از ایسو قراطس نیز بهره برده باشد طاهرأ به مطالعه کتب تاریخ نیز رغبت تمام داشته و مخصوصاً تاریخ تو کو دیدس^۲ را بسیار می خوانده است بهر حال چون سلوع رسید بر کسانی که اموال او را تلف کرده بودند افامه دعوی کرد و مدتی مشغول اینکار بود از مال پدر چندان چیزی بدستش نیامد اما در سخنوری ورزیده گردید و بر آن شد که در مجامع عمومی سخن براند در آغاز امر سخنوری او پسندیده نیامد چون آوارش ضعیف و لهجه اش علیل و نفسی کوتاه و تعبیرش نامناسب بود سنوندگان سخنوری او را خوش

۱ - Démosthènes - ۲ - Thucydide

نپذیرفتند اما آشنایانش تشویق و از دماغ سوختگی ملامتش کردند و براهنمائی او پرداختند و عیب هائی که در کارش بود نمودند. او هم دامن همت بر کمر زد و رنج و تعب را بخود هموار کرد تا بمقصد رسید و در این باب داستان های عجیب نقل کرده اند. از جمله اینکه منزلی زیر زمینی برای خود مهیا ساخته آنجا میرفت و مشق سخنوری می کرد و برای اینکه مجبور شود مدتی مدید آنجا بماند و از کار باز نایستد نیمه ای از ریش را هیتراشید و نیمه دیگر را میگذاشت تا بتواند از خانه بدر آید. بجهت اصلاح لهجه و تلفظ خود ریک در دهن میگرفت و با آواز بلند شعر میخواند برای اینکه نفسش قوت بگیرد و بیابا میدوید و فریاد می کرد یا منظره های طولانی یک نفس میخواند و کنار دریا رفته مشق سخن میکرد تا آوازش بر همه موهجهای دریا علیه کند و در برابر آینه گفتگو مینمود تا احوال چهره خویش را دریابد و اصلاح کند و بالای دوش خود شمشیر بیز میآویخت که شانه و دست را بیقاعده حرکت دهد و عادت حرکات نامناسب از او سلب شود.

این داستانها همه راست باشد یا نباشد معلوم میکنند که دموستنس در کار همتی عجیب بخرج داده و عث نبوده است که نخستین سخنور جهان شمرده شده است باری پس از اینکه در این فن زبردست شد بعمل سخنوری پرداخت و در مجامع ملی حاضر شده در کارهای سیاسی مداخله نمود. حون نقل و قایع تاریخ منظور نظر ما نیست در این بحث وارد نمیشویم همینقدر یاد آوری میکنیم که دوره سیاستمداری و زمامداری دموستنس مقارن زمان فیلیپوس^۱ پادشاه مقدونیه بود که پدر اسکندر حریف دارا شاهنشاه

هخامنشی است و همانست که پیشینیان نام او را تحصیف کرده فیلقوس نوشته اند. مقدونیه سرزمینی بود در شمال شرقی یونان. مردمش از یونانیان چندان دور نبودند اما یونانیان آنها را بیگانه می‌شمردند و بدیدهٔ حقارت مینگریستند. فیلیپوس که در بیست و شش سالگی دموستنس پادشاهی مقدونیه رسید هوای بلند در سرداشت. زیرا که ومدبر ومزور بود. در زمانی اندک بسطنت و کشور خود اعتبار نام داده بجها نگیری پرداخت و برای این مقصود هم قوه واستعداد لشکری فراهم میکرد. هم کشورهای همسایه را که میخواست بر آنها دست یابد بایکدیگر بچنگ و نزاع وامیداشت و نامکردستان میان آنها اتفاق واختلاف میانداخت. ضمناً از مردان سیاسی آن شهرها بزبان خوش ورشوه وتعارف دلربائی میکرد و ایشان را روبخود میساخت وباین ترتیب در هفده سال سلطنت بسیاری از خاک همسایگان را متصرف شد و تقریباً همه یونانیانرا تابع ارادهٔ خود نمود وقصد تجاوز باسیا ومجادله با دولت ایران نیزداشت ولیکن عمرش وفا نکرد و انجام آن امر نصیب پسرش اسکندر گردید.

دموستنس که در روزگار فیلیپوس در آتن از مردان سیاسی بود از آغاز امر بخطرناک بودن وجود فیلیپوس برای یونانیان واستقلال ایشان برخورد و ازمخالفان او گردید و این داستان دراز است. آنچه مربوط بگفتگوی ماست این است که دموستنس در مقام مخالفت با فیلیپوس مکرر موقع بدست آورد که برای آتنیان سخنوری کند و سخنرانی های او برای هوشیار کردن آتنیان وم توجه نمودن ایشان بلزوم اتفاق واتحاد با یونانیان دیگر وسازجنگ کردن واسباب دفاع فراهم ساختن واز مکر وتزویر او بر حذر بودن معروف است و از امور تاریخی بشمار میرود ولیکن با همهٔ

کوششها دشمن و حسود زیاد پیدا کرد مخصوصاً که فیلیپوس با مکر و دستانی که داشت مخالفان خود را اگر میتوانست رو بخود میکرد و اگر نمیتوانست بد نام و متهم میساخت از این رو دموستنس چندین بار گرفتار تعرض دشمنان و حسودان نیز شده است و از جمله خرده هائی که بر او میگرفتند این بود که گماشته شاهنشاه ایران شده است. چون بعقیده او مخاطره فیلیپوس برای یونانیان بیشتر و بیشتر از دولت ایران بود و حرفی نداشت از اینکه یونانیان با ایرانیان بر ضد فیلیپوس سازش کنند و گاهی بتصریح یا بتلویح این سیاست را پیشنهاد میکرد و از این رو وبجهاج دیگر دشمنان غالباً دستاویز می یافتند که او را بد نام کنند اما چون مردم آتن باو اعتماد داشتند و خیر خواهش میدانستند همه وقت از او نگاهداری میکردند و اگر اندک لعزشی هم میدیدند چشم میپوشیدند جز اینکه در یونان همت و عبرت سستی گرفته و دست خیاستکاران دراز شده بود و مردم آن سرزمین آنچه برای استقلال خود باید بکنند نکردند یا دیر کردند یا بد کردند و فیلیپوس با تدبیر و تزویر و پشت کاری که داشت کم کم کار خود را پیش برد و استقلال یونان فدای منفعت پرستی و عرض رانی و نفاق مردان سیاسی کردید و همانکه دموستنس از آن هراسان بود شد و مقدونیه بر یونان برتری یافت چون فیلیپوس در گذشت دموستنس و هم مسلکاش در صدد رهائی از این بند بر آمدند اما اسکندر هم کم از پدر نبود بلکه در رزم جوئی از او بیشی داشت و آن شد که یونان میان یکسره فرما سردار شدند و از آنسو بی اندیشه متوجه ایران گردید .

اسکندر پس از غلبه بر یونانیان چندتن از سخنوران ایشان را که با او مخالفت کرده بودند مصلحه نمود تا باو تسلیم کنند از آن جمله

دموستنس بود. حکایت کرده اند که در آن موقع دموستنس برای همشهریان داستانی نقل کرد که گرگی از گوسفندان تقاضا کرد سگهای گله را از خود دور کنند. از نادانی چنین کردند و چون سگها از میان رفتند گرك همان گوسفند ها را یکی یکی درید. آنتیان متنبه شده نزد اسکندر کس فرستادند و درخواست کردند که از این تقاضا بگذرد. او هم بزرگواری کرده پذیرفت و دموستنس از گرفتاری بچنگ اسکندر آسوده شده در گوشه ای خاموش نشست. پس از آن نیر برای او پیش آمدهای نيك و بد روی داد که چون بتاریخ سخوری چندان ارتباطی ندارد از نقل آنها خود داری میکنیم همینقدر میگوئیم پس امر ك اسکندر باز دموستنس را بر سر کار آوردند ولیکن مدعیان دیگر برای آتن و استقلال خواهان آن کشور پیش آمدند و برایشان چیره گردیدند و دموستنس سر انجام برای رهائی از دست دشمن خود مسموم ساخت.

دموستنس از سخنوران و مردان سیاسی بود که با وجود زیر و بالا رفتن دنیا و اوضاع آن هیچگاه از دولت خواهی منحرف شده و خود را این الوقت نشان نداده و سیاستی را که درست یافته بود برای منافع شخصی رها ننموده و یا بر روی حق نگذاشته است حکایت کرده اند که وقتی از او خواسته بودند که بزور سخنوری بیگانهی رام مصر سازد جواب داد ای آنتیان من همه وقت بشما پند میدهم اگر چه نخواهید اما هیچگاه در پوستین مردم نمیافتم اگر چه نخواهید این یگانه سخور تا میتوانست بی تهیه و رویه سخنرانی نمیکرد و میگفت کسی که بی رویه سخن میگوید اعتنا بمردم ندارد و بجای اینکه در مقام افناع بر آید میخواهد بزور گفتن کار خود را از پیش برد. وقتی حریفی در مقام طعن با او گفته بود سخن

تو بوی دود چراغ میدهد جواب داد آری من و تو هر دو دود چراغ میخوریم اما من برای کاری و تو برای کاری دیگر. نظر باین خصایل که در دموستنس جمع بود دوست و دشمن با و احترام می کردند و گذشته از شاهنشاه ایران که بواسطه اشتراك منافع با و متوجه بود فیلیپوس هم که او را بزرگترین دشمن خود میدانست و هیچگاه توهین او را روانمیداشت همشهریانش نیز قدر او را دانستند و گذشته از تجلیل هایی که در زمان حیات در باره او منظور داشتند پس از مرگش با همه مخالفت ها که نسبت با و در کار بود مجسمه اش را بر پا کردند در شرح زندگانی او و آنچه مربوط بتاریخ سیاسی یونانست بیش از این وارد نمیشویم. این اندازه هم که گفتیم برای این بود که اجمالاً از احوال بزرگترین سخنوران زمان باستان آگاهی حاصل شود و چون میخواهیم دو فقره از گفتارهای او را در سخنوری نمونه بیاوریم معلوماتی که برای فهم آنها لازم مینمود بدست دادیم. علاوه بر این مطالعه همان گفتارها نیز این معلومات را تکمیل و روشن خواهد ساخت سخنرانیهای دموستنس در مخالفت با فیلیپوس بنامهای چند خواننده شده از جمله چهار فقره آنها به فیلیپیک یعنی گفتار در باره فیلیپوس معروف میباشد و همه برای برانگیختن آتنیان است و هوشیار ساختن در مقابل فیلیپوس و اینک ترجمه سومین آن گفتارها را در اینجا میآوریم در این گفتار از بعضی اشخاص و شهرها نام برده میشود که شاید بر بعضی از خوانندگان مجهول باشد ولیکن چون یگانه مقصود ما اینست که چگونگی سخنوری دموستنس را باز نماییم بتوضیح آن اسامی نمیپردازیم اگر کسی بخواهد جزئیات مطلب را بخوبی دریابد باید بتاریخ یونان مراجعه کند

آتنیان مجلسی از مجالس ما بیست که گفتارهای
چند در آن نشنویم از نابکاری‌های که فیلیپوس پس
از انعقاد صلح در باره شما یا درباره همه یونانیان
بجا آورده است و یقین است که همه هم آوازند

گزار سوم
دموستنس درباره
فیلپوس

در اینکه بهر نحو است باید سخن گفت و کار کرد (اگر چه هیچ کار
نمیکنیم) تا تعدیات اوی پایان برسد و آنچه را هم کرده است پاداش ببیند
ولیکن با اینهمه می بینیم کارهای ما رها شده و بجائی رسیده که من باید
سخنی راست بگویم که بیم دارم بگوشها خوش نیاید و آن این است که
اگر شما و سخنوران ما همه دست بهم داده بودید که مضرترین کارها
را آنها پیشنهاد کنند و شما تصویب نمائید امروز حال ما از اینکه هست بدتر
نمی بود. البته علت‌های این بدی احوال بسیار است و تنها یکی دو کار نیست
ولی اگر حقیقت بنگرند تصدیق خواهید کرد که گناه اصلی بگردن کسانی
است که بجای پند نیکو دادن کوشش دارند سخنی بگویند که شمارا خوش
بیاید ای آتنیان برخی از آن کسان همواره در پی دوام حیثیت و قدرت خود
بوده‌اند و نتایجی را که در پیش است هیچ بنظر نمیگیرند و در بند آن
نیستند که شما هم در این اندیشه باشید. بعضی دیگر که اداره کنندگان کار
های شمارا مورد بدگویی و تهمت می سازند جز بیک کار نمیکنند و آن این
است که اوضاعی فراهم آورند که ملت هر ریانی می بیند بگردن خود
بگیرد و بجای دیگر متوجه باشد تا فیلیپوس هر چه دیدخواهد بگوید و
بکند. سیاستی که شما بآن خو گرفته اید همین است و گرفتاری که ما
داریم و صدماتی که می خوریم از این راه است

آتنیان گمان نمیکنم از اینکه من بعضی حقایق را بی پرده بشما

میگویم جا داشته باشد که برنجید. اندکی بیندیشید. شما میخواهید هر کس در این شهر حق داشته باشد پی برده سخن بگوید و بیگانگان و حتی بهندگان نیز این حق را امید دهید و راستی این است که بسیاری از بندگان را می بینم در اینجا از آزادگان شهر های دیگر آشکار تر گفتگویی کنند. اما این فقره یعنی پی برده سخن گفتن را از کرسی خطاب برداشته اید. نتیجه چه شده است؟ اینکه در جلسات میخواهید گفتار هائی بشنوید که سست بشما مزاح گوئی باشد و شما را خوش آید اما همینکه فصایا انجام گرفت احوال شما در خطر افتد پس اگر اکنون نیز همین چشم داشت دارید من سخنی ندارم اما اگر میخواهید خوش آمد گوئی کنم و آماده هستید آنچه صلاح شماست بشنوید حاضرم سخن برانم زیرا پس از اینهمه مسامحه که کارهای ما باین حالت اسفناك افتاده اگر تصمیم کرده باشید که آنچه را باید کرد نگوید هموز ممکن است بکارها بهبودی داده شود آنچه میخواهم بگویم شاید بهطر شگفت آید لیکن راست است و آن این است که آنچه در گذشته ما بسیار زیان رسانیده است همان در آینده میتواند ما را اخیر و روان امیدوار سازد زیرا شما هیچ کار از کار هائی که باید بکنید نکرده اید و عیب حالت کسبی همه از آنست. اگر آنچه میبایست کرده بودید و این اوضاع پیم آمده بود البته جای امید واری بود که بتوان بهبودی حاصل نمود در واقع فیلیپوس بر ملت آتن غالب بیامده بلکه بر اهل مال و سستی شما حمره شده است و یقین است که شما بریر برفته اید بلکه اصلا نچیننده اید

پس اگر همه متفق شدیم بر اینکه فیلیپوس با ما مجسگد و عهد را شکسته است یگانه وظیفه سخنور این خواهد بود که وسایل مطمئن و

آسانی را که برای مدافعه داریم پیشنهاد کند و توصیه نماید اما اینجا کسانی هستند با این احوال عجیب که در حالی که فیلیپوس شهر را میگیرد و همه جا بمقامات شما دست میاندازد و حقوق همه را پایمال میکند آنها در مجالس گوش میدهند که پی در پی گفته شود که سبب جنگ بعضی از ما هستیم پس واجب میآید که ما این حملات را دفع کنیم و حقیقت را روشن سازیم و گرنه بیم آنست که اگر روزی کسی پیشنهاد کند که بوسیله جنگ از خود دفاع کنیم متهم شویم باینکه ما باعث جنگ شده ایم. اگر در حال صلح بودن با اختیار ما بسته بمیل ما بود من فوراً تصدیق میکردم که باید در حال صلح بماییم و گمانم این است که هر کس این عهده را دارد باید خدعه و فریب را کنار گذاشته بر طبق این عقیده پیشنهاد و عمل کند اما اگر حقیقت خلاف این است و حریف ما که حربه بدست گرفته و قوه فراهم میسازد دم از صلح میزند و عمل بجنگ میکند ما جز اینکه دفاع کنیم چه چاره داریم؟ شما هم اگر میخواهید بزبان بگوئید در حال صلح هستیم من حرفی ندارم اما خود را در حال صلح بدانیم و اوضاع چنان باشد که فیلیپوس بتواند همه جا را بگیرد سپس بیاید در خانه ما ما حمله کند این صرف دیوانگی است و برای او از جاساب ما صلح است اما برای ما از جاساب او صلح نیست و من میگویم این همان نتیجه ایست که او میخواهد بگیرد یعنی او دستش باز است که جنگ کند و شما دست را روی دست گذاشته اید

پس اگر با کمال آرامی نشسته اید تا او افرار کند که با شما جنگ دارد مردمانی ساده لوح هستید و نظر برفتاری که با دیگران کرده است

یقین بدانید که روزی هم که بیاید و به آتیک^۱ و پیره^۲ دست بیندازد باز نخواهد گفت که باشما جنگ دارم. بیاد بیاورید که بمردم اولونطیا^۳ فقط روزیکه بیک فرسخی شهرشان رسید اخطار کرد که یا شما باید اولونطیا را تخلیه کنید یا من باید از مقدونیه دست بردارم و تا آنروز هر وقت چنین نیتی باونسبت میدادند تحاشی میکرد و گروهی از نمایندگان میفرستاد که از این جهت تری نمایند و میزدیدید بافوکیدیان^۴ چه کرد. رو بایشان میرفت بایصورت که با آنها متحد است و حتی نمایندگان ایشان در این حرکت با او همراه بودند و در همان حال کسانی بودند که بجد میگفتند مردم طیبه از آمدن او نباید شاد شوند و همچنین با فیرس^۵ همین معامله نمود و پس از آنکه بعنوان دوست و متحد به تسالی^۶ آمد آنشهر را بغفلت گرفت و هنوز هم دارد. و همین دست آخر نسبت بمردم بدبخت اورئوس^۷ مگر نمود که میگفت از راه دوستی برای شما لشکر میفرستم که برساز شما باشد باین عنوان که در داخله آنها تفاق و اختلاف افتاده و مایه بد حالی آنها شده و وظیفه همدستان و دوسسان حقیقی این است که در چنین مواقع برای کار آنجا آماده باشند، با ایحال که بکسانیکه باو هیچ بدی نکرده و از حمله و تعرض خودداری نموده بودند هیچ اخطاری نکرد و عداوت نیز ظاهر ننمود ولیکن ایشان را فریب داد آیا تصور میکنید مادام که شما حاضرید فریب نخورید ب شما اعلان جنگ خواهد کرد؟ آیا چنین چیزی ممکن است؟ مگر اینکه احمق ترین مردم باشد. شما که هر چه او میکند هیچ نمبگوئید و همان خود بحال نکدیگر میافتید او بیاید

۱- Atique شهرستان آتن است ۲- Parce سردان است ۳- Olynthe

۴- Phociens ۵- Phociens ۶- Thessalie ۷- Orée

و کاری بکند که شما نزاعها و همچشمی های داخلی خود را کنار بگذارید و شما را دعوت بکند باینکه بروی او برخیزید و فول کسانیرا که در مسان شما مزد میدهد تا بشما حین و نمود کند که او با شما حاک ندارد تکذیب کند و آنها را رسوا سازد^۱

شما را بخدا بگوئید آیا هیچ عاقلی یدامیسود که برای معلوم کردن اینکه کسی با او در صلاح یا در جنگ است بحرف ننگرد و بعمل اعما نکند^۲ حوون فیلیپوس از آغاز امر همانوقت که بازه صلاح معقد شده بود سربون^۱ و دوریسکوس^۲ را منصرف شد و لشکریان شما را که سردار شما آنجا گماشته بود بیرون کرد. معنی ایسکارحه بود^۳ و گویید این محل چیست و اهمیتی ندارد. اگر این محالها کوچک و برای شما بی اهمیت است آن مسئله دیگری است اما احترام سوگند و رعایت حق و نقض عهد کوچک و برك ندارد و یکسان با شایسه است و هم اکنون چه میکند^۴ مگر به سپاهیان مزدور به کر سوزوس^۵ روانه میکند که همه یونانیان و حتی شاهنشاه ایران هم آنها را بملکیت شما شما ساخته بودند^۶ مگر نه آن نامه را برای شما نوشته است^۷ اینها چه معنی دارد^۸ میگوید من جنگ ندارم اما من نمی توانم قبول کنم که او با این رفتار با مادر حال صلاح باشد منکه می بینم او در کارمگار^۹ مداخله میکند و در اوئوس^{۱۰} توانائی خود را برقرار میسازد. پس از آن روئراکیا^{۱۱} میآید و پلوپنزوس^{۱۲} را بهم میزند و در آنچه میکند لشکر پشت سردار دارد. من پوست کننده میگویم با مادر جنگ است مگر هر کس منجنیق رو بشهر نصب میکند نا وقتیکه آنها را پای حصار

۱ - Sernon ۲ - Doriscos ۳ - Chersonèse ۴ - Mégare ۵ - Eubée

۶ - Thace ۷ - peloponnèse

نرسانیده بعقیده شما در حال صلاح است؟ یقین است که شما چنین عقیده ندارید زیرا کسی که هر اسبابی را برای گرفتار کردن من فراهم میآورد من میگویم او با من در جنگ است هر چند هنوز شمشیر بروی من نکشیده و بتیرم نزده باشد. اموری که میتوانند ما را بخطر بیندازد چیست؟ مگر غیر از این است که هلسپن^۱ بدست دیگری بیفتد و دشمن بر مگار و او بئوس مسلط شود و پلوپنزوس طرفدار او گردد؟ کسیکه چنین وسائل جنگی برای شهر شما فراهم میکند من چگونه او را با شما در حال صلاح بدانم؟ من برعکس میگویم آروز که او فوکیدیان را مضمحل کرد بچنگ آغاز نمود و عقل و حزم مقتضی است که امروز بدفع او پردازید چون اگر دیر کنید بعد ها اگر هم بخواهید بکنید نمیتوانید.

ای آتلیان من با رأی دهندگان دیگر هیچ موافق بیستم و حتی عقیده ندارم که در این هنگام لازم باشد برسیدگی اوضاع کرسونزوس یا بزاس^۲ پردازم. آنچه واجب میدانم اینست که ما با آنها یاری کنیم و بگذاریم بایشان آسیبی برسد و برای لشکریانی که اکنون آنجا هستند هر چه لازم است بفرستیم و نیز ضرورت میدانم که در مصالح کل یونانیان گفتگو کنیم چون آنها را در خطر بزرگ می بینم و اکنون بشما میگویم که حرا از این احوال این اندازه بیم دارم پس اگر استدلال مرا درست یافتند بپذیرید و اگر درسد دیگران هم نیستید لااقل اندکی در فکر صلاح کار خود باشید و عافت را بسدشید و اگر یافتید که یاوه میگویم و اشتباه میکنم مرا کج بنخوانید و دیگر هیچگاه بسخن من اعتناء مرمائید
اولا آیا لازم است که یاد آوری کنم که فیلیپوس که در آغاز ضعیف و حقیر

بود اکنون توانا شده است و یونانیان با یکدیگر بی اعتماد و ناسازگارند
 و اگر پیش از اینها باور میشد که فیلیپوس آن کوچکی چنین بزرگ شود
 امروز که این همه پیشرفت کرده است عجب ندارد که باقی مانده یونانیان
 را هم در اقتدار خود در آورد این مطالب و آنچه را مانند آنست که
 میتوانم شماره کنم همه را مسکوت میگذارم اما می بینم همه کس حتی
 شما آنچه را مایه همه جنگهای یونان بود امروز در باره او روا میدارید
 آن چیست؟ آن این است که هر چه میخواهد خود سرانه نکند یعنی هر
 گروهی از یونانیها را میخواهد بزند و بچپاول بدهد و شهرهای آنها را حمله
 ببرد و مردم آنها را بندگی خود وادارد. شما آتنیان مدتهاست و سه
 سال سر همه یونانیان بودید و لا کدموبیان نیز بیست و نه سال این مقام را
 داشتند و مردم طیبه هم در این اواخر پس از فتح لوکرس^۱ همین سمت را
 دریافتند با اینحال هیچگاه یونانیان نه شما و نه لا کدموبیان و نه به
 طیبیان اجازه نمیدادند خود سرانه رفتار کنید آیا جراینستکه همه حتی
 کسانیکه بیچوجه تعدی ندیده بودند خود را مکلف میدانستند که هر
 وقت شما یعنی آتنیان آترهان از حد خود تجاوز کرده است کسی دست
 درازی میکردید با مظلوم همدست شوید و بر روی شما برخیزد و سپس
 زمانی که لا کدموبیان جانشین شما شده قدرت تمام یافسد و بر یونانیان
 مسلط شدند همیشه دیده شد تعدی میکنند و از قوه خود سوء استفاده
 مینمایند اوصاع را دیگرگون میسازند همه یکجا سازحتاک فراهم کردند
 حتی کسانی که از آنها هیچ آزاری ندیده بودند از دیگران سخن میگویم
 آیا خود ما در صورتیکه مورد تعدی واقع شده بودیم و شکایتی از کسی

نداشتیم خود را مکلف نمیدانستیم که هر گاه بدیگری بد رفتاری شده باشد میان خودمان جنک و جدال کنیم و دست متعددی را کوتاه سازیم؟ و حال آنکه بیداد هائیکه لاکدمونیها در ظرف سی سال و پدران مادر مدت هفتاد سال مرتکب شده باشند باندازه زشتکاری هائیکه فیلیپوس در ظرف سیرده سال از وقتیکه از گمنامی بیرون آمده نسبت بیونانیان روا داشته است نمیباشد بلکه نسبت آن هیچ است و این فقره را میتوان بدو کلمه روشن نمود از اولونطیا و متونیا^۱ و اپولونیا^۲ و سی دو شهر از شهرهای نراکیا هیچ نمیگویم که آنها را چنان خراب کرده است که هر کس ببیند باور نمیکند که اینجا ها هیچوقت اهل و مردمی داشته است. از فوکیدیان نیز کسه قومی فراوان بودند و فیلیپوس آنها را نابود ساخت دم بمیزنم. بفرمائید سینم تسالی^۳ را بچه روز انداخته است؟ آیا شهرهای آنولایت را از دولت محروم نکرده و حکومت های چهار گانه را بر قرار ساخته است که از این پس نه شهرهای منفرد بلکه ولایت های تمام رادر تحت اطاعت خود در آورد؟ و آیا شهرهای اوپوس را گرفتار بیداد گران سموده است و آن جزیره آیا در نزدیکی طیبه و آتن نیست؟ و آیا در نامه های خود بصراحت نمیگوید هر کس بخواهد سخن مرا بشنود من با او جنک ندارم و آیا در این باب بحرف میگذرانند و عمل نمیردازد؟ پس بیاد آورید که اوجانب هلسپن حرکت کرده است و پیش از آن سوی امراکیا^۴ مسرفت در پلوپو بیزوس شهری پر جمعیت ماند الیس^۵ را گرفته است و دیروز بود که عزم هجوم بردن به مگار داشت و همینقدر میگویم کسه طمع این مرد به بیونان سیر میشود به مکسور های بیگانگان

۱ - Méthone - ۲ Appollonie - ۳ Thessahe - ۴ Ambraue - ۵ Elis

اما عجب اینستکه مایونانیان همه ممالک این فقره را میبینیم و در می یابیم ولی دلتنگ نمیشویم و نمایندگان نزد یکدیگر نمیفرستیم که چاره جوئی کنیم و چنان کم دلیم و پشت خندههای شهرها بتنگی فراز آمده ایم که تا امروز هیچ اقدام سودمندی و هیچ کار واجبی نکرده ایم و نمیتوانیم با هم مجتمع شده برای دوستی و دستیاری یکدیگر مشارکت نمائیم و بجای اینکه چنین کنیم فیلیپوس را رها کرده ایم که بزرگ شود و هر يك از ما گمان داریم که زمانی که دیگری مشغول حاندادنست برای ما فرصت و عیبتی است و درند آن بیستیم که وسیله برای نجات یونان و سلامت آن بچوئیم و حال آنکه هیچکس نیست که نداند خطر مانند تب نوبه یا نکس مرض خواهد آمد و همانکه امروز خود را از بلیه دور میدانند فردا گرفتار خواهد شد و اینرا هم شما خوبی میدادید که آنچه بیش از این یونانیها از ما یا از لاکدمونیان میکشیدند لااقل از دست فرزندان حقیقی یونان بود و چنان بود که در خانه توانگری یکی از پسرهای حاواده مال خود را بیهوده مصرف کند که البته سزاوار سرزنش هست و بدکار خوانده میشود اما نمیتوان گفت وارث شرعی آن مال نیست و حقی بر آن ندارد ولیکن اگر بده یا کودک بیگانه مالی که بر آن حقی ندارد تلف کند آیا همه آرا شرم آور نخواهد گفت و تحمل آرا روا خواهند داشت پس من میدانم چرا درباره فیلیپوس چنین نمیدارند و حال آنکه او نه یونانی است و نه مایوناییان هیچ مناسمی دارد و حتی از بیگانگان اصیل سریف هم بیست یکفره مقدونی نا حیز است از کشوریکه حدی پیش اگر از آجا سدگان بیکو میخواستید خریداری نمائید نمی یافتید

آیا جسارت و بیشرمی از این بیشتر میشود که فیلیپوس نمودار

میسازد؟ شهرها را که خراب میکنند بازیهای پتیک^۱ که محل اجتماع ملی اقوام یونانی است اداره مینماید و اگر خود حاضر نباشد از بندگان خویش برای ریاست در آن مجامع میگمارد مگر نه تنگه^۲ طرموپولس^۳ و گذرگاههای دیگر را که راه وصول بیونان است در اقتدار خود در آورده است، مگر نه از لشکریان و مزدوران خود در آنجا بر گماشته و متوقف ساخته است، مگر نه ما و مردم تسالی و دوریس^۴ و اقوام دیگر انجمن مدهبی را در فرودگاه وحی برکنار نموده و برای خود حق تقدم اختیار کرده است در صورتیکه این حفره بعضی از خود یونانیان هم ندارند،^۵ مگر نه مردم تسالی احکام صادر میکنند و سیانستی را که باید در پیش گرفت تا بهاخطار مینماید، مگر نه لشکریان مزدور خود را یکجا به پرمس^۶ میفرستد که ملیون را از آنجا بیرون کنند و یک حانه اورموس^۷ میگمارد که فیایسید^۸ را آنجا فرمانروائی مسقر سازند، یونانیان همه این کارها را می بینند و بر خود هموار می کنند و در نظر من ماسد کسانی هستند که این پیش آمد ها را همچون بارس تگرک^۹ میگردند که هر کس دعا میکند تگرک^{۱۰} بر

۱- Jeux Peluzues - ۲ Thermopyles - ۳ Doris

۴- یونانیان رسم داشتند که در مواقع معین از همه کشور یونان در یک جا جمع میآمدند و هر نائیها مخصوصا در امور ورزشی میکردند و آداب و رسوم مدهبی و غیر مدهبی بها میآوردند و در آن موقع از خداوندان پرستها میکردند و اشخاص مخصوص برای این پرستها داشتند و عملیات خاصی در مواضع مخصوصی که توسط آنها با اعتماد ایشان خداوندان پرستها حواب میدادند و این حوابها را وحی الهی میدادند و باین مجامع و ریاست آنها و حق شرکت طوایف مختلف در آنها کمال اهمیت میدادند و از شعائر بزرگ علی میشورند یکی از آن مجامع همین بازیهای معروف به پتیک بود که هر چهار سال در محل موسوم به دلمس منعقد

میکردند ۵- Potinaos - ۶ Oreois - ۷ Phlistides

سر او نریزد و هیچکس برای جلوگیری از آسیب گاهی برنمیدارد. از این تجاوزات نسبت یونانیان که جلوگیری نمیکنند سهل است همه يك يك شخصاً از مدافعه خود روگرداند و تن بازارهای او میدهند. آيا اين بهائت نیست؟ آيا فیلیپوس بشهرهای امبراکیا و لوکاد^۱ حمله کرده و کورنطیان^۲ را تا چیز نساخته است؟ آيا سوگند یاد نکرد که نوپاکتوس^۳ را ب مردم انولی^۴ خواهم داد و از اینر و بطائفه اکثوس^۵ توهین نمود؟ آيا همین خواریرا بر مردم طیبه وارد نیاورد و اخینوس^۶ را از ایشان نگرفت؟ همین امرور آيا روسوی مردم بیزانس که همدستان خود او هستند بیاورده است؟ آيا از ولایات خود ما شهر کاردیسا^۷ مهمترین بلاد کرسوزوس را با چندین محل دیگر متصرف نشده است؟ او با ما همه اینسان رفتار میکند و ما بیکار نشسته به حال میگردانیم و بهمسایگان نگاه میکنیم از یکدیگر باک داریم اما از آنکه همه ما را بیک حرب میراند و آزار میکند بمیاندیشیم و این مرد که اکنون باین بیشرمی با ما رفتار میکند آخر بگوئید پس از آنکه ما را همه در افتدار خود در آورد چه خواهد کرد؟

علت این مصیبت چیست؟ البته بیجهت و بر حسب تصادف است که یونانیها که پس از اینها آن اندازه بازادگی خود دل بستگی داشتند امروز طوق سدگی گردن میگیرند من شما میگویم ای آتنیان علم این است که آنرمان همه در روح خود چیزی داشتند که امروز بدارند چیزی داشتند که بر زرهای ابران علمه میکرد و یونانیان را يك قوم مستقل نگاه

۱- Leucade ۲- Corinthe ۳- Naupacte ۴- Eubote ۵- Achreus ۶- Carthe ۷- Epidauri

میداشت . چیزی داشتند که درخشگی و دریا مغلوب شدنی نبود. آنچه چیز از میان رفته است و همه فاسد شده‌اند و یونان زیر و زبر گردیده است. آن چیز چه بود ؟ دریافتنش دشوار نیست و دانش فراوان نمیخواهد. آن این بود که آن زمان هر کس مزدور جاه طلبان و فاسد کنندگان یونان میشد منفور همه میگردد و اگر کسی دانسته میشد که تعارف گرفته است بخطر میافتاد و کیفر های سخت میدید و تضرع سودی نمیکرد و عفو در کار نبود و کسی نمیتوانست سخنوران یا سرداران را پول رو بخود کند و برای کار موقع بدست آورد و مرغان زیرک را بدام بیندازد و اتفاق و اتحاد میان مردم یا بی اعتمادی است بصاحبان اقتدار و بیگانگان را متزلزل سازد. اما امروز همه این امور را میتوان مانند کالای بازاری خریداری کرد و در عوض چیز هایی بمانند دهند که همه یونانرا فاسد و تباه مسازد یعنی بر آنکه پول گرفته رشک میبرد و اگر اقرار کند باو میخندید و پس از آنکه نامت شد عفو می کنند و کسانی را که بر این احوال باسف میخورند و سرزنس میکنند آزار میدهند و اینجمله از لوازم رسوخواریست زیرا کشتی و سیاهی و عایدات دولتی و هر نوع اسباب کار و آنچه سبب توانائی هر دولت میشود ما امروز بیش از بیس داریم . همه حیر داریم اما چون همه چیز را کالای خرید و فروش کرده اند بی فایده و بی اثر است و هیچ نداریم و یقین است که خود می بیسید که امروزه همین است و گفتن من زاید است آنچه میخواهم شما نمایانم تفاوت امروز با گذشته است و در این موضوع هم به گفته خود شما بس نمیکنم آنچه را پدران شما بوسه اند پیش چشم شما میگذارم یعنی بیانیه اینکه بر صفحه برجی حکاکی کرده و در ارك آتن کار گذاشته اند و البته این کار را برای دوره خود نکردند

چون میهنپرستی آنها بتعلیمات نوشتنی بیازمند نبود بلکه برای این کردند که آثار و سرمشقهایی داشته باشید که از آنرو رفتار کنید و تکلیف خود را بیاموزید در آن صفحه برنجی نوشته است « آرتیموس زیلی^۱ پسر یوتوناکس^۲ باید از حقوق محروم باشد و دشمن مردم یونان و متحدین ایشان شمرده شود » علت این حکم را چه نوشته است « میگوید » بسبب آنکه از ایران یان زر گرفته و به پلوپنزوس آورده بود ». شما را بخدا پرسید و بیندیشید که آتسیان آن زمان که چنین رفتار میکردند چه قصد داشتند و چه اصولی در نظر گرفته بودند شخصی از مردم زیله ارتیموس نام را که از بندگان شاهنشاه بود^۳ (زیرا که زیله در آسیاست) دیدند که برای خدمتگزاری بولینعمت خویش زر به پلوپنزوس آورده بود (آنهم به پلوپنزوس به آتن) بایواسطه او و کساش را دشمن خود و متحدین خود شمردند و تفت کردند و از حقوق محروم ساختند و مقصود از این عبارت معنی منعارف آن نبود زیرا برای آن مرد زیلی محرومیت از حقوق آتنی اهمیت نداشت بلکه در قوانین راجع بجرم آدم کشی می بینیم مواردی هست که سبب بعضی آدم کشها قانونگذار بعقب آدم کشی مقرر نداشته ولیکن گفته است آنها را هر کس بکشد گاهی بر او بیست و قصاص ندارد.

آتسیان آن زمان مصالح عمومی یونانیان را حین محافظت میکردند و واجب میشمردند زیرا اگر رشوه خواری را با مصالح عمومی مخالف نمیدانستند این اندازه کیفر دادشرا مهم میشمردند که عقوبتشان کنند و این قسم تشهیرش نمایند. از اینترودانسته میشود که چرا آن زمان بیگانگان آنسان از یونانیان بیم داشتند و یونانیان را از بیگانان ناک نبود. اما امروز

۱ - Arthmus Zelée - ۲ Pythouax - ۳ مقصود شاهشاه ایران است

چنین نیست. چرا؟ چون امروز شما نه در این امر مانند آنها هستید نه در امور دیگر و خود میدانید چه هستید و من گناهها را تنها بگردن شما آتنیان نمیگذارم. همه یونانیان مانند شما هستند و بهتر از شما نیستند و از همین روست که میگویم امروز در کارها بسی اهتمام باید کرد و رای نیکو باید زد. آن رای چیست؟ میخواهید بگویم؟ بر من خشم نمیکنید؟ آنها که میخواهند ما را خواب کند سخنهای ابلهانه میگویند که فیلیپوس هنوز آن توانائی را که لاکدمونیان پیش از این داشتند ندارد که آنها بر دریا و بر تمام یونان تسلط یافته و باشاهنشاه متحد بودند و هیچکس با ایشان برابری نمیکرد و با اینهمه ملت آتن با ایشان ستیزه کرد و طوفان را از خود دور ساخت این راست است اما مگر نمی بینید اوضاع چه اندازه پیش رفته و زمان حال با گذشته چقدر کم شایسته دارد؟ ما آنکه بعقیدهٔ بن تغییرات و ترقیاتی که در کار جنک پیش آمده از همه پیش است. اولاً آنزمانها لاکدمونیان مانند همهٔ یونانیان فقط در ظرف چهار پنج ماه یعنی در فصل خوش بکشورهای دیگر دست اندازی میکردند و پس از آنکه با لشکریان سنگین اسلحه و همشهریان مسلح تاخت و نازها کردند ولایت خود باز میگشیدند. از این گذشته چنان عقاید قدیمی یعنی طبع جوانمردی داشتند که پول کسی را نمی فریفتند و مردانه و آشکارا جنک میکردند امروز چنانکه می بینید همهٔ کارها را خیانت کاران خراب کرده اند و لشکریان و صفوف جنک کاری صورت نداده اند. وقتی که میشویم فیلیپوس ایسوس و آنسو میرود می بینم لشکریان سنگین اسلحه همراه ندارد لشکریان سسکار و سواران و تیراندازان و مردوران میگرد و همه جا این گونه سپاهیان دارد و همی که قومی همگامهٔ درونی پیدا کردند که هیچکس

بواسطهٔ تزلزل و عدم امنیت جرأت ندارد از جای خود بجنبد و بدفاع کشور
پردازد، او بر آن قوم میتازد و ادوات جنگی خود را نصب کرده به محاصرهٔ
شهر دست می‌یازد و برای اوزمستان و تابستان فرقی ندارد و فصل مخصوصی
بیست که او عملیات خویش را متوقف سازد

اینست آنچه هیچکس نباید از آن بیخبر باشد و از یاد برد و بنا بر این
بهر نحو هست نباید گذاشت که جنگ تا بخانهٔ ما برسد بزمان های پیشین
که بالا کدمونیان کارزار میکردیم نظر نداشته باشید و باین طریق رشتهٔ کار
از دست مدهید. کار بکنید و تهیه بسازید تا هر اندازه ممکن شود عرض
اورا از حای دور تر پیش بندی نمائید و چنان سازید که نتواند از خانهٔ خود
بجنبد تا مجبور نشوید با او روبرو در آئید زیرا ای آتشیان اگر بر آنچه
باید کرد تصمیم فرمائید ما برای پیش بردن جنگ وسایل طبیعی بسیار داریم
که از جمله هیئت خاک کشور اوست چون قسمت بزرگی از آنرا میتوان
بیاد چپاول داد و مرایای دیگر بر در کارها هست اما ندانید که در میدان
نبرد اوز بر دست تراست ولیکن تنها تصمیم کردن و حسی به مدافعه با
وسایل عادی کاری ساخته نمیشود باید داسته و فهمیده بدشمنی برخیریم
با کسانی که میان ما بطرفداری او سخن میگویند و بکناره این امر را
در دل بگیریم که بر دشمنان خارجی حیره نخواهیم شد مگر پس از
آنکه کسایرا بسزای خود برسانیم که همین جا برای آنها خدمتگزاری
میکند و من زئوس^۱ و مام خداوندان را گواه میگیرم که عیب اینجاست
که شما ایسکار را نمیوانید و نمیخواهید بکشد زود باوری سفیپانه سا
دیوانگی دامن گیر شما شده یا کیفیب دیگر بیکه من از عرب آن عاجزم

۱ - Zeus بررگترین خداوند یونان بود

(زیرا گاهی مرا بیم میگیرد که قوه فوق طبیعت ما را مقهور ساخته باشد)
 و کار بجائی رسیده که شنیدن ناسزا و تهمت و استهزا را خوش دارید یا علت
 دیگری در کار است چنانکه از همان کسانی که خود را فروخته اند تقاضا
 میکنید سخن بگویند و بعضی از ایشان شاید باشند که حتی از اقرار این فقره
 باک نداشته باشند و آنها چون بیکی از شما دشنام میدهند میخندید و هر
 چند این خود بسی زشت است از این زشت تر آنکه بآن کسان برای پیش
 بردن سیاست خودشان بیشتر اهمیت میدهید تا بکساییکه در رفع و صلاح
 شما سخن میرانند. اما امان که چون حاضر شوید که بسخن آن نوع مردم
 گوش بدهید چه بدبختیها برای خود آماده میسازید و من شواهدی بر این
 میآوردم که همه از آن آگاه میباشید. در الونطیا سیاست مدارانی بودند
 که طرف فیلیپوس را داشتند و میخواستند همشهریان را از بندگی باز
 دارند. کدام يك از آنها همین راتباه ساختند که بود که سواران را تسلیم
 کرد و از این جای تکساری الونطیا را بهلاک کشانید؟ کسانی که طرفدار
 فیلیپوس بودند همانها که در زمان جمهوریت مدافعان نفع عامه را خطا کار
 میخواندند و با کمال بی شرمی آنها را متهم می ساختند و مردم الونطیا را
 واداشتند که کسی مانند اپولو تیدس^۱ را تبعید کند و گمان میکنید که این
 احوال و اخلاق تنها در الونطیا این مفساد را بطهور رسانیده است
 در ارتریا^۲ هنگامیکه ملت شهر و پرتوس را در اقتدار خود در آورد
 بعضی او را بسوی فیلیپوس و بعضی بسوی شما متوجه می ساختند و مردم
 بیچاره بدبخت ارتریا غالباً بلکه همیشه بسخن آن حماغت گوش دادند
 و سر انجام اذیت شدند باینکه خیر خواهان خود را از شهر بیرون کنند.

۱ - Apollonides - ۱ Eretne

چون اینکار صورت گرفت فیلیپوس که خود را متحد و هم دست ایستادن فلمداد
میکرد هیپونیکوس^۱ و هزار نفر از لشکریان مزدور را فرستاد تا دیوار
های پرتاموس را افکندند و سه فرمانفرما یعنی هیپارکوس^۲ و اوتومدون^۳
و کلتیارکوس^۴ را آنجا گذاشتند. سپس همان اشخاص را از آنجا راندند
و آنها هم راه نجاتی نداشتند

باز هم بگویم^۵ در اورئوس شخصی فیلیستیدس کار پرداز فیلیپوس
بود و منیپوس^۶ و سقراط^۷ و طواس^۸ و آگاپائوس^۹ با او همدست بودند.
امروز همان اشخاص در آنجا صاحب اختیارید و همه کس میداند چه
میکند. در آن هنگام اوفرئوس^{۱۰} نامی که پیش از اینها همین جاریست
کرده بود برای آزادی کار میکرد تا هم شهریانس طوق سدگی بگردن
نگیرند اگر بخوام با سزاهای و دشنامهاییکه او از مردم دید و شبید شماره
کنم سخن دراز میشود. یکسال پیش از تسخیر آن شهر او خیاب فیلیسیدس
و همدستانش را کشف کرده آشکار ساخت پس مردماییکه فیلیپوس بایشان
یول و تعلیمات میداد دست بهم دادند و او فرئوس را مقصر کردند که در
شهر آشوب میکند و این دست آویز نزدانش انداختند مردم اورئوس
که این احوال میدیدند بجای آنکه باو یاری کنند و دیگران را کیفر دهند
هیچ نجیبیدند بلکه شادی کردند و آن بیچاره را سزاوار عهوب پنداشتند
و مدعیان او دستشان باز شد که هر چه بخواهند بکشند و منوعول شدند که

۱ Hipponeos - ۲ Hipparque - ۳ Automédon - ۴ Clitarche - ۵
Ménippe - ۶ این شخص پسر ار سقراط حکیم است چه او پیش از
یکصد و پنجاه سال پیش این وقایع وفات یافته بود ۷ Theas - ۸
Agapaeos - ۹ Euphraeos

اسباب گرفتاری شهر را فراهم آورند و از مردم اگر کسی گمانی میبرد مهر بردهان میگذاسد که مبادا رفتاریکه با او فرئوس شده با او بشود و چنان ترس ایشان را گرفته بود که مصیبت هم نزدیک شد هیچکس یارای سخن گفتن نداشت. تا اینکه دشمنان کار خود را ساختند و پیاپی حصار شهر آمدند و در آن هنگام بعضی از خود دفاع میکردند و برخی خیانت میورزیدند. امروز که آن شهر باین تنگ و رذالت گرفتار شده است خیانتکاران آنجا صاحب اختیار گردیده فرما بروائی میکنند و دیگران که از ایشان رعایت داشتند و آن بلاها را که بر سر او فرئوس میآمد تماشا میکردند تعیید و یا اعدام شدند و او فرئوس با دست خویش خنجر شکم فرو برد و روشن ساخت که در مخالفت با فیلیپوس چه اندازه حق گزار و بی عرص و خیر خواه بوده است.

اما شاید شما در این اندیشه باشید که مردم الوطیا و ارتریا و او فرئوس چرا بهوخواهان فیلیپوس بیشتر گوش میدادند تا بکساییکه از خیر و صلاح ایشان دفاع میکردند من میگویم بهمان دلیل که در شهر شما سخنورایی که نفع شما را در نظر دارند سخنشان پسند شما نمیشود یعنی آنها مجبورند از وسایل استخلاص شما گفتگو کنند اما دیگران که کار برد از فیلیپوس میباشند شما خوش آمدگویی میکسند میهن پرستان میگفتند باید مردم بمال بدولت یاری کنند آنها میگفتند لازم نیست خیرخواهان میگفتند باید در حذر بود و جنک باید کرد آنها میگفتند صلح بهر اسب و همین روش را دنبال کردند با روزیکه گرفتار شدند و گمانم ایسکه همه را باید بهمین فیاس کرد لازم نیست داخل تفصیل سوم حاصل اسکه بعضی

آنچه می گفتند برای این بود که هماندم ملت را خوش بیاید و بر او ناگوار
 نباشد. آن دیگران از خطر و لزوم دفع آن سخن می راندند و نا مرغوب
 میشدند اما سرانجام همان ملت چه خوار یها کشید و برد باری کرد چون
 وقتی که شخص خود را مغلوب می بیند چاره ای جز تسلیم و تمکین ندارد و
 سوگند بزئوس و اپولون^۱ که من بر شما همین بیم رادارم که روزی برسد
 که هوشیار شوید اما کار گذشته باشد و چون می بینم کسانی شمارا بدانسو
 میبرند نه تنها مرا ترس می گیرد بلکه شرم عارضم میشود زیرا دانسته یا
 ندانسته شهر را سد بختی هولناکی میکشاید. ای آتنیان آن وقت مرك
 هزار مرده خوشتر است از اینکه مجبور باشید برای خشنودی فیلیپوس
 کسانی را که از خیر و صلاح شما طرفداری می کنند باو تسلیم نماهید
 می بینید که مردم اورئوس از اینکه بدوستان فیلیپوس گردیدند و اورئوس
 رادور کردند چه کشیدند و ارتریان از اینکه نمایندگان شما را ندید رفتند
 و پرو کلیتار کوس شدند چه خریدیدند. البته می داید که سادگی افتاده اند
 و آنها را میزنند و می کشند و نیز ملاحظه کنید که فیلیپوس چه نوازش
 نمود در حق کسانی که لاستنس^۲ را برگزیدند و اپولونیدس را دور کردند
 پس ار همه تجربه ها آیا دیوانگی و ناچیزی نیست که ما همان امید هارا
 در دل پروریم و بن بیکارگی دهیم و آنچه باید کرد نکنیم و سخن طرف
 داران دشمن را بشویم و بتوانائی شهر خود مغرور شده حین پنداریم که
 جای ترس و ناکی نیست^۳ و کدام شرم و سگ ار این بالاتر که پس از آنکه
 آنچه نباید بر ما بیاید تعجب کنیم که چرا حین شد و پشیمانی بخوریم
 که چنان می بایست کرد و حین نمی بایست^۴

۱ - Apollon یکی از خداوندان مرك یونان بوده است ۲ - Lasthenès

البته اولو بطیان هم امروز بسیار سخنهای می توانند گفت که اگر فلان کار را پیش بینی کرده بودیم ذلیل نمیشدیم و مردم اورئوس و فوکیدیان و هریک از افوامی که دلیل شده اند بیز همین قسم انگشت می گزند اما چه سود دارد؟ تا کشتی سالم است باید با خدا و کارکنان و کشتی نشستگان یکدل باشند و مرافقت کنند که کسی بعمد یا خطا آنرا بغرقاب نسازد اما همیشه غرق سد دلسوزی چه نمر دارد؟

ای آتینان ما هم تا هنوز سلامتیم و توانایی و وسائل و حازه داریم و آوازه ما در جهان رفته است باید ب فکر کار باشیم اما چه باید بکنیم؟ این سئوالی است که یقیناً بسیاری از حاضرین این اجمن از دیرگاهی در دل دارند. من بشمامی گویم که باید کرد و آرا بصورت پیشنهاد در میآورم تا اگر بخواهد بر آن رأی بدهید نخست اینکه باید خود بمداغعه خویش پردازیم و آماده شویم یعنی کشتی و بول و ساه فراهم کنیم زیرا فرضاً همه یونانیان دیگر تن بستگی دهند تکلیف ما اینست که برای آزادی بکوشیم. چون ما آماده شدیم و برای هیچیک از یونانیان در این باب شکمی نماند آنگاه آنها را بسوی خود بخوانیم. نمایندگان بهمه حا روانه کنیم با آنها را آگاه سازیم به پلوپنزوس و رودس و کیوس و حتی نزد شاهنشاه برویم زیرا صلاح او در این است که نگذارد فیلیسوس بر ما مسلط شود و باین طریق اگر آنها را اقتناع کردید هنگام حاجت بمال و کوشش ما شما ابار خواهند شد و اگر اقتناع نشدند لا اهل فرصتی بدست شما خواهد آمد و این خود در حالی که ما بایک مهر به بایک ملت کار داریم خالی از وایده نیست چنانکه فرساده گان که اخیراً به پلو پنزوس روانه

کردیم و باین شهر و آن شهر رفتیم و خطاهای او را برشمردیم سودمند بود چون او را مجبور کرد که حرکت خود را بجانب امیرا کیا معوق سازد و از دست اندازی به پلوپنزوس باز بایستد

شکی نیست در اینکه اگر شما خود حاضر نشوید که آنچه باید کرد بکنید من تقاضا نخواهم کرد که اقوام دیگر را بخواهید زیرا کسیکه در کار خود عفت و مسامحه می کند اگر بکار دیگران پردازد ابله است و اگر ما در اندیشه حال حاضر باشیم نباید آنها را برای آینده باندیشه بیندازیم. من بخلاف این رأی دارم و معتقدم که باید برای کسان خودمان در کرسونروس پول بفرسیم و آنچه از ما می خواهند بکنیم و خود را آماده سازیم و پس از آنکه خود پیشقدم شدیم و آنچه باید کرد کردیم یونانیهای دیگر را بخواهیم آنها را نزدیک کنیم. چشمشان را باز نمائیم و سرزنش دهیم. رفتاریکه از قومی با برومندی مادر خوراسن همین است. اشتباه مکنید اگر شما بخواهید از مشکلات بگریزید مردم کالیسی^۱ یا مگاریونان را اجاب نخواهند داد شما باید سلامت عموم یونانیان را تأمین نمائید این مزی است که نیاگان شما برای شما حاصل کرده اند و مخاطرات بسیار و بزرگ بر خود هموار ساخته با این میراب را برای شما گذاشند اما اگر هر کس دست را روی دست بگذارد و بداند چه کند و خود بهیچ کار بردارد یقین ندانید کسی را نخواهید یافت که بجای شما کار نکند و اگر عبر از این بود از دیرگاهی یافته بودید چون دیرگاهی است که کار نمی کنید اما من می رسم روزی برسد که ما مجبور سویم هر آنچه می خواهیم بکنیم یکباره بآن دست سریم

این است آنچه من می‌خواهم و پیشنهاد می‌کنم و معتقدم که اگر کردیم کار ما بهبودی خواهد یافت و آب رفته باز بجوی خواهد آمد. اما اگر کس دیگر پیشنهاد بهتر دارد سخن بگوید و رأی خود را بنماید و خدا کند که رأی را که اختیار خواهید کرد بر وفق صلاح باشد.

بخش دوم

چنانکه در احوال دموستس اشاره کردیم این سخنور مکرر گرفتار دشمنی حسودان شده است و از آن جمله شخصی بود اسخیس^۱ نام که او نیز در سخنوری بر دست ولیکن شیوه اش در سیاست مخالف دموستس بود و حق این است که پاکدامنی و خوش نامی دموستس را بداشت در او آخر روزگار فیاییوس رفتی یکی از دوستان دموستس اکتزيفون^۲ بملب آتن پیشنهاد کرد که در ازای خدمات دموستس و مخصوصاً از جهت اینکه مبلغی از اموال خود را بمصرف مصالح کشور رسانیده است تاج طلای افتخار باو اعطا کنند و در نمایندگانه شهر بماند اعلام نماید این قسم سپاسگزاری از خدمات در یونان معمول بود اما مخالفان و حسودان دموستس را بجنب و جوش انداخت و اسخیس مدعی شد که پیشنهاد اکتزيفون مخالف قانون است. این دعوی بملاحظات در آن موقع مسکوب ماند و پس از چندین سال در زمان اسکندر در موقعی که دموستس گوشه نشین شده بود در محکمه ملی مطرح گردید و چون دموستس در کار سیاست دخالت ندانست و اقامه دعوی بر او بی مورد بود اسخیس اکتزيفون را طرف تعرض قرار

۱ - Escime - ۲ - Ctésiphon

داد که پیشنهادش ناشایسته بوده است باین بهانه که سیاست دموستنس در
خبر و صلاح آتنیان نبوده و بجای خدمت خیانت کرده است و حساب و جوه
ابواب جمعی خود را بداده است و نیز آن پیشنهاد خلاف قانون بوده چون
اعلام اعطای تاج افتخار در مجلس ملی باید بشود. آشکار بود که این دعوی
برای تصبیح دموستنس و اثبات فساد سیاست اوست بنا بر این دموستنس
شخصاً بجهت دفاع اکتزيفون و کالت اورا پذیرفت تا سیاست و آبروی خود
را از تعرض مصون بدارد و این دعوی از محاکمه های تاریخی یونان گردید.
چون یکجا جنبه سیاسی مهم داشت که سیاست چندین ساله یکی از رجال
برك آتن را موضوع مباحثه می ساخت و بملت آتن موقع می داد که
درستی یا نادرستی آن سیاست را تصدیق کند و از طرف دیگر دو سخنور
نامرا بمیدان نرد می کشید و این فقره خود در یونان که جولانگاه سخن
سرایان بود غوغا برپا کرد آن دو پهلوان هم آنچه از پیر و استاد دانستند
بکار بردند و هر دو داد سخن دادند اما دموستنس هم طرف توجه و محبت
ملت و هم حقیقتس از اسخیس پیشتر و هم سحوریس از او عالی تر بود
و بنا بر این و بروری در خسانی نصیب او گردید و اسخیس بر حسب آراء
فضاب که گروهی از افراد ملت بودند چنان مغلوب شد که دیگر نتوانست
در آتن بماند و حلای وطن کرد.

از آنجا که موضوع این دعوی اعطای تاج افتخار بود آن محاکمه
معروف بمحکمه تاج و سخنرانی دموستنس در آن محاکمه گفتمار تاج
حواصده شده است و چون بسیار طولانی است و طعمایی از آنرا که شرح
وقایع و مطالبی است که برای ما ناممهوم یا مایه کسالت است برک میگیریم
و آنچه را دلکش تواند بود و جگونگی سخنوری دموستنس را بخوبی

می نماید بفارسی درمی آریم . البته امروز در سخنوری این اندازه دشمنی شخصی نمودار کردن و از حد ادب خارج شدن روا نمی دارند. اما این محاکمه نزدیک بدو هزار و سی صد سال پیش واقع شده و آداب و رسوم و افکار آن کسان با مردم امروزی تفاوت یافته و از این جهت نمیتوان سخنوری آن روزگار را با این زمان مقایسه نمود

ای آتشیان اول می خواهم بدرگاه خداوندان دست
در دعوی تاج افتخار **حطابه دمو ستنس** بدعا بردارم که همان اندازه که من باین شهر و این
ملت خدمتگزار صمیمی هستم خداوندان هم در
این گفتگو درباره من تفصل داشته باشند و دعای دیگرم که بامنافع و دین
داری و شرافت شما سازگاری دارد اینست که خدا کند چون شما سخن
مرا بشنوید اندیشه ای که درباره من میکنید منی بر القای آنی که مدعی من
کرده و پا روی حق گذاشته است نباشد بلکه هم قوانین و هم سوگندی
را که یاد کرده اید در نظر داشته باشید که از جمله مهر راب عادلانه آنها
این است که بهر دو طرف یکسان باید گوش داد یعنی بهیچ طرف تمایلی
نماید داشت و هر دو را بیک اندازه باید مشمول عواطف ساخت و بهر دو
باید اجازه داد که برای اثبات مدعای خود بهر ترتیب و بهر وسیله که مناسب
می داند سخن بگویند و موصول شوند من از بسیاری جهات از اسخنیس
ضعیف برم که از آن جمله دو فقره بس مهم است. یکی آنکه مغلوب شدن
در این دعوی زماش برای من و از یکسان نیست او اگر مدعای خود را پیش
برد آسیب بررگی نمی بیند اما اگر من کاهیاب سوم بطرح محبت شما از
من سلب میسود و کدام زیان است از این بزرگتر؟ پس اسخنیس آسوده
خاطر آنچه درباره من می خواهد می گوید از این گذشته طبع سر بر این

است که بآنکس که دشنام می دهد و بد گوئی میکند بیشتر بر غبت گوش می دهند تا بآنکس که خود را می ستاید و در این مورد سخن مرغوب آنست که استخیس میگوید و سهم من آن شده که سخنم با مرغوب باشد زیرا اگر بخوام ملالت نیاورم و از خود چیزی نگویم وسیله رد تهمت های او را نخواهم داشت و اثبات نخواهد شد که من شایسته محبت شما هستم و اگر بخوام خود را بشناسانم ناچار باید از کار و بار خویش گفتگو کنم. البته من تا بتوانم کمتر بشمادرد سرخواهم داد اما آن اندازه که مجبور بگفتن هستم اگر مایه آزرده گی شما شود گناه آن بر کسی خواهد بود که این دعوی را بر پا کرده است

ای آتیمان بیاد بیاورید که در اینجا قوانین سولون حکم فرماست و آن مرد بزرگ آن قوانین را برای اطمینان خاطر بر الواح نقش کرده و مقرر داشته است که هر کس بداد گری میپردازد بر عایت آن قوانین سوگند یاد کند و این قید از آن نبوده است که بشما اطمینان تام نداشته است بلکه از آن بوده که چون نخست مدعی سخن میگوید اعتراضات و حملات قوتی می یابد که برای طرف مقابل رهایی از آنها میسر نیست مگر اینکه قصات سوگندی را که بسام خداوندان یاد کرده اند محترم بشمارند و آنرا هم که برای دفاع از حق خود دست آخر سخن میگوید بهمربانی بپذیرند و بهر دو طرف یکسان توجه کنند و همه نکات دعوی را در نظر بگیرند و از روی بصیرت و عقیده راسخ رأی بدهند پس چون امر و زمره امجور کرده اند که از سراسر زندگی شخصی و سیاسی خود حساب پس بدهم بدرگاه خداوندان دعا میکنم که از قلم شما حکمی جاری سازند که لایق

آوازهٔ پرافتخار شهر آتن و حسن عقیده‌ای باشد که همه در بارهٔ شما دارند. نامزاهائیکه اسخینس در بارهٔ زندگانی شخصی من گفته است جوابش بسیار ساده است. من روز گارم را یکسره میان شما بسر برده‌ام و مرا بخوبی می‌شناسید. اگر من چنانم که او می‌گوید هر قدر بملت خدمت کرده باشم دهانم را بتندید باسخن نگویم اما اگر من بهتر و پاک‌تر از او هستم و خود و کسانم پست‌تر از مردمان عادی نیستیم چنانکه دیده‌ام و دانسته‌اید پس بدانید که آنچه اسخینس گفته همین قسم بی‌مأخذ و مجعول است و تفضلی را که همیشه در کس‌مکشهای پیشین در حق من نشان میدادید امروز هم نشان بدهید. ای اسخینس اگر گمان کردی که من عملیات سیاسی خود را کنار گذاشته‌ام بنا بر اساسی که تو دربارهٔ من گفتی توجه نخواهم نمود با همه زرنگی اشتباه کردی و من چنین سهوی نخواهم کرد و نخست از رفتار سیاسی خود که تو آبراد جلوه دادی سخن نخواهم راند سپس اگر شنوندگان اجازه بدهند بنا بر اساسی فراوانی که دربارهٔ من گفتی جواب خواهم داد

تهمت‌هایی که بر من زده‌اند بسیار است و بعضی از آنها چنانست که بموجب قانون عقوبت‌های هولناک دارد اما اسخینس چرا این طرز گفتگو را پیش کشیده است؟ بیداست که این شیوهٔ دشمنی است که هر قسم باسزا و بوهین را خوش دارد و حرف خود را می‌خواهد در گل ولای بکشد و حال آنکه آنچه او دربارهٔ من ادعا کرده است اگر نابت شود برای این دولت مفیدور نخواهد بود که سیاسی را که شناخته‌اند اسب مجری دارد البته

۱- چون اولاً دعوی بر دموکسیس بود و بر ا کریستوس بود و ثانیاً دموکسیس مشول مرور زمان بود و بر حسب قانون تعرض باو حاکمیت نداشت

از هیچکس این حق را نباید سلب کرد کیه پیشگاه هایت بیاید و سخن بگوید اما من خدا را بگواه میگیرم که این چنین دشمنی کردن و از روی رشک و حسد عمل نمودن نه مردانگی و نه داد است و نه برای دولت سودمند است. این جنایان عجیب و غریبی که استخینس با آن آب و تاب برای من برشمرد اگر واقعاً من مرتکب شده بودم میبایست همان وقت مدعی من شده باشد و مجازات قانونی مرا بخواهد و هر گاه من پیشنهاد های نامشروع میکردم در آن موقع میبایست نامشروع بودن آنها را گوشزد کرده باشد چگونه است که امروز اکتزیفون را برای اعمال من تعقیب میکند و آنروز که من با دعای او آن خیانت کاری ها را میکردم ساکت نشسته بود. این اعمالی که او با چنین حقد و کینه برای من می شمارد همه مجازات قانونی سخت و شدید دارد و استخینس همان زمان میتوانست آن مجازات ها را تقاضا کند و اگر چنین کرده بود و برای مصالح شاهه مراقب رفتار من شده بود سخن امروز او با عملیات گذشته او موافقت میکرد اما او همواره از راه راست و قانونی برکنار مانده و اعمال مرا هنگامی که مرتکب میشدم بیچوجه مورد تعرض نساخه اکنون که چندین سال گذشته است می آید و مرا بباد اعراض و استهزا و باسزا میگیرد آنهم باین صورت که اعتراض بمن است و اکتزیفون را به محاکمه می کشد از راه دشمنی من دیگری را از حقوق ملی محروم می کند. اما هیچگاه مردانه و آشکارا میدان خود من در نمی آید البته من برای دفاع اکتزیفون دلایل موجهه بسیار دارم اما این بهایت بی انصافی است که کسی بجای اینکه با من طرف شود و دست و پنجه اگر دارد با من برم کند زهر خود را بر سحاره دیگری بریزد و همیس امر معلوم میکند که دعاوی استخینس از چه فرار

است و چگونه هم خلاف حقیقت است هم خلاف عدالت. اما من میخواهم يك يك دعاوی او را یاد کنم و حقیقت را آشکار سازم .

(مترجم گوید از جمله دعاوی اسخینس بر دموستنس این بود که در موقعی صلحی که آتینان با فیلیپوس کردند و ضرر بردید به پیشنهاد دموستنس بود . در اینجا آن سخنور شرحی بیان میکند که جهت آن مصالحه چه بود و من هیچ دخالت نداشتم و پیشنهاد از فلان و بهمان واسخینس هم با آنها همدست بود و تعارف گرفته آن حکم را صادر نمود و در دنباله آن سخن میگوید .)

حقیقت این است که نشان دادم با اینحال اسخینس این اندازه بی شرمی میکند و مدعی می شود که آن مصالحه کارمن است و برای آنکه منعقد شود من مانع شده ام که آتن با مجمعی که همه یونانیان در آن جمع بودند شرکت کند . ای بی . . . عاقل که پیدا نمیکنیم که شایسته تو باشد آخر در آن هنگام تو عضو انجمن بودی دیدی که من این سهر را از اتحادی که اهمیت آنرا این اندازه بالا گرفتی باز داشتم ، وجود این آرام نشستی و بکرسی سخنوری بیامدی و عملی را که امروز من سبب میدهی گفتی؟ اگر من با فیلیپوس ساخته بودم که یونانیان را از متحد شدن باز دارم مگر تکلیف تو نبود که ساکت نشینی، فریاد بر آوری، اعتراض کنی، مردم را متوجه سازی؟ نکردی و دم فرو سنی؟ ای همشهریان دروغ میگوید و بعلاوه شما ملت آتن را تضییع میکند زیرا آتوفت در حالیکه همانندگان نزد فیلیپوس فرستاده بودید که گفتگوی صلح کنند اگر یونانیان را بجنگ بر میانگینید دو روشی کرده بودید و دولتی بزرگ و مردمانی شرافتمند چنین نمی کنند و این جعل صرف است و جهت بداشت که ما آن زمان نزد

یونانیان فرستادگان روانه کنیم . میفرستادیم که چه بکنند؟ اگر برای دعوت بصلح بود در تمام یونان آنوقت صلح برقرار بود. برای جنگ با فیلیپوس هم که نبود چون خود شما آنزمان با او گفتگوی صلح میکردید. پس مسلم شد که آغاز مصالحه نه کارمن بود نه پیشنهاد من و اعتراضات دیگر استخینس برمن همه از این قبیل است

اکنون ببینیم پس از آنکه صلح منعقد شد هر کدام از ما چه کردیم تا معلوم شود که چه کسانی همواره به فیلیپوس یاری کردند و آنکه حفظ مصالح شما و شهر رایشیوه خود ساخته بود که بود. من که از اعضاء سنا بودم. پیشنهاد کردم هر چه زود بر نماینده ها بروند و هر جا بتوانند فیلیپوس را در باند سوگندی راکه او باید یاد کند از او بگیرند. اما اینان نخواستند . چرا؟ برای اینکه مصلحت فیلیپوس در این بود که تا بتواند سوگند را به تأخیر بیندازد ولیکن مصلحت شما خلاف این بود برای اینکه شما از روزی که قسم یاد کردید بلکه از آنروز که بانعقاد صلح امیدوار شدید ساز جنگ را موقوف کردید و منظور فیلیپوس از آغاز گفتگو همین بود چون میداست هر چه از متصرفات آتن که پیش از سوگند یاد کردن دست روی آن اسداخته باشد متعلق بخود او خواهد شد و کسی حاضر نمیشود برای این امر صلح را بهم نزند و من این فقره را پیش بینی می کردم و برای جلوگیری از همین امر بود که پیشنهاد کردم نمایندگان هر چه زود تر بجائی که فیلیپوس را بیابند بروند و او را بسوگند وادارند و اگر آنوقت سوگند یاد شده بود مردم تراکیا^۱ که ناشما متحد بودند همان مکانهایی را که امروز استخینس موضوع استهزا ساخته متصرف بودند و این نقاط

سوق الجیشی ژا فیلیپوس را دازا نمی شد و بر تمام تراکیا تسلط نمی یافت و از آنجا پول و لشکریان نمیگرفت و پیشرفت مقاصد دیگر خود را آسان نمی کرد. از پیشنهاد من اسخینس نامی نمی برد اما از اینکه من وقتی عضو سنا بودم تقاضا کردم که نمایندگان فیلیپوس را بانجمن ملت راه بدهند بر من اعتراض می کند و نمی گوید که من چه میتوانستم بکنم. آیا شایسته بود بگویم نمایندگان را که برای گفتگوی صالح نزد ما آمده اند بانجمن راه ندهند و به مدیر نمایشگاه امر بدهم برای ایشان جامعین نکند؟ فرضاً من چنین می کردم و آنها بنمایش دعوت نمی شدند پشیزی میدادند و در نمایشگاه جا می گرفتند. پس به عقیده اسخینس بر من واجب بود سود چند پشیزی را برای ملت رعایت کنم. اما جایز بود مانند این خائنان مصالح کلی کشور را موضوع خرید و فروش بسازم. معاذالله. سرکار دبیر حکمی را که من آتزمان پیشنهاد کردم و اسخینس هیچ بروی خود نمی آورد بخوان (دبیر حکم را خواند.) این حکم را من برای مصالحت دولت پیشنهاد کردم نه برای مصالحت فیلیپوس اما حضرات نمایندگان هیچ در بدنشدد و سه ماه تمام در مقدونیه ماندند تا فیلیپوس در تراکیا هر چه میخواست کرد و حال آنکه در ظرف سه چهار روز نمیتوانستند خود را به هاسپن^۱ برسانند و سوگند را از فیلیپوس بگیرند، پیش از آنکه قلعه هارامسخر کرده باشد زیرا با بودن مادر آنجا اگر رعایت میل ما را نمی کرد از دریای سوگند او تن میزدیم و صالح بهم میخورد و در هر صورت چنین نهی شد که هم قلعه را بگیرد و هم صالح صورت بپذیرد.

این نخستین چپاول فیلیپوس و آغاز خیانتکاری این منفعت پرستانها